**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب هدایة المسترشدین**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و یکم\_24 فروردین 1399**

قال شیخ قدس سره: الذی یقتضیه التحقیق هو الثانی، فإنه القدر الذی یحکم العقل بوجوبه و دلت الادلة المتقدمه علی إعتباره.  
مرحوم شیخ محمد تقی صاحب هدایة المسترشدین سوالی را مطرح فرمود و آن این که آیا ما باید به یقین برسیم که احکام واقعیه اولیه را انجام دادیم الا ان یقوم دلیلٌ علی الاکتفاء بغیره یا نه آن چه بر ما واجب است، عمل کردن بر آن طریقی است که آن طریق را شارع از ما خواسته است. و فرموده است اگر از این طریق رفتید فراغت ذمه حاصل می شود. مهم برای ما مشی بر این طریق است چه بدانیم با واقع منطبق است چه ندانیم، این بزرگوار اعلی الله مقامه این احتمال دوم را ترجیح می دهد، می گوید آن مقدار که عقل می گوید باید تکالیف شارع را انجام بدهید، آن مقدار دلالت بیش از این ندارد که شما بر همان طریقی که شارع مقدس مقرر فرموده است مشی کنید. اگر بر این طریق مشی کردید چون فراغت ذمه حاصل می شود، دیگر حکم عقلی بر این که شما مکلف به واقع نخواهید داشت.

: الذی یقتضیه التحقیق هو الثانی (که بگوییم مهم به طرق مقرره رفتار کردن است نه معیار رسیدن به واقع باشد. چرا؟)

فإنه القدر الذی یحکم العقل بوجوبه (ما یک حکم عقلی داریم که باید تکالیفت را انجام بدهی اما این حکم عقل، این دلیل لبی، قدر متیقنش بر طبق طریق مشی کردن است، چون مهم این است که فراغت ذمه بیاید) و دلت الادلة المتقدمه علی إعتباره (یعنی آنقدری که ادله گذشته بر لزوم انجام تکالیف دلالت دارد همین مقدار است)

و لو حصل العلم بها (اگر من علم پیدا کردم به این که این تکالیف را انجام داده ام،) علی الوجه المذکور، (از همین طریق هم مشی کردم) لم یحکم العقل قطعا بوجوب تحصیل العلم بما فی الواقع (دیگه از کجا شما می گویید باید علم پیدا کنید به انچه که واقع است و علم پیدا کنید که ان را انجام داده اید؟) و لم یقض شئ من الادلة الشرعیة (هیچ یک از ادله شرعیه ایی که می گوید تکالفت را انجام بده، دلالت نمی کند، اقتضا نمی کند، چه چیزی را؟) بوجوب تحصیل شئ آخر وراء ذلک، (ذلک یعنی مشی بر طرق. ذلک یعنی احساس برائت بر اثر این مشی وراء ذلک، شی دیگری یعنی احساس اینکه به واقع رسیدم لازم نیست. به حکم ادله شرعیه. پس نه عقل و نه شرع بیش از این از ما چیزی نمی خواهد. حال نمی گوییم نمی خواهد بلکه بالاتر می رویم) بل الادلة الشرعیة قائمة علی خلاف ذلک، (اصلا دلیل داریم که نیاز ندارید شما به این که علم به حصول واقع پیدا کنید، نه این که دلیل نداریم بر لزوم. دلیل داریم بر عدم لزوم) إذ لم یبن الشریعة من أول الامر علی وجوب تحصیل کل من الاحکام الواقعیة (از اول شریعت بنا نشده است بر این که شما باید احکام واقعیه را تحصیل کنید. آن هم ) علی سبیل القطع و الیقین و لم یقع التکلیف به (ما تکلیف به واقع نداریم) حین إنفتاح سبیل العلم بالواقع. (آن وقتی که علم به واقع برایمان ممکن است مکلف به واقع نیستیم تا چه رسد به زمانی که علم به واقع سبیلش مسدود شده است. حال شما از کجا می گویید در حینی که سبیل علم به واقع مفتوح است مکلف به واقع نیستم. این را از کجا می گویید؟)

و فی ملاحظة طریقة السلف من زمن النبی، صلی الله علیه و آله و الائمة، علیهم السلام ، کفایة فی ذلک، (چه جور؟ چه سیره ایی؟) إذ لم یوجب النبی - صلی الله علیه و آله - علی جمیع من فی بلده من الرجال و النسوان السماع منه فی تبلیغ الاحکام،(آن هایی که در مدینه پیامبر زندگی می کردند کی علم به واقع پیدا می کردند. وقتی خودشان بروند از زبان نورانی پیامبر اکرم بشنوند. آیا همه شان مجبور بودند بیایند این کار را بکنند؟ نه. یا آیا وقتی یک دستوری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای همه به تواتر نقل شود تا یقین کنند یا با وجود قرائن قطعیه باشد؟ نه) أو حصول التواتر لآحادهم بالنسبة إلی آحاد الاحکام،(تک به تک احکام را تک به تک مردم متواترا باید به دستشان برسد؟ یا تک به تک احکام برای تک به تک مردم قرینه قطعی برش اقامه شود؟) أو قیام القرینة القاطعة علی عدم تعمد الکذب أو الغلط فی الفهم أو فی سماع اللفظ بالنظر إلی الجمیع، (نه) بل لو سمعوه من الثقة إکتفوا به)، (همین که از یک ثقه ایی این را بشوند بهش اکتفا می کنند.) إنتهی.

این تا همین جا بماند.

در کتاب مطارح الانظار جلد سه؛ صفحۀ 223، در توضیح این بخش از فرمایش جناب شیخ محمد تقی صاحب هدایة این عبارت هست که خوب است این عبارت در توضیح اینجا:

وكيف كان فمناط هذا الوجه (این وجهی که هدایة المسترشدین می گوید) أنّ ما يتنجّز في حقّنا (ما مردمی که در زمان غیبت هستیم) و في حقّ غيرنا (آنی که بر ما و غیر ما) ممّن تقدّم علينا أو يتأخّر عنّا (آدم هایی که هستند و خواهند آمد، آنی که تنجز دارد چیست؟) و لو في أصحاب النبيّ صلى ‌الله‌عليه‌وآله و سلم والأئمّة عليهم‌السلام (و لو آن وقت از ان زمان تا حالا و تا بعد چی منجز است برای ما؟ چی گریبانگیر ماست؟) ليس إلاّ التكليف بمؤدّيات الطرق المقرّرة، (شما همین طرق مقرره را برید) والتكليف بالواقع إنّما هو شأنيّ محض(منجز نیست تکلیف به واقع. شانی محض است. خب این ادعا خیلی بزرگ است من این را چه جوری اثباتش کنم؟)، واستكشف عن ذلك بالرجوع إلى أحوال المقلّدين في أخذ الفتاوى عن المجتهدين، (من مقلد می خواهم فتوای مرجع تقلیدم را بدانم. از یک نفر که مطلع است می پرسم عمل می کنم) وأصحاب الأئمّة عنهم (از انها می خواستم بپرسم از زراره بپرسم)، وبعضهم عن بعض (خود اصحاب یکی از دیگری. مردم یکی از دیگری)، فإنّ المرأة تراجع زوجها في أخذ أحكامها، والصبيان بمعلّميهم من غير احتمال الخطأ في الدلالة أو في السند أو في جهة الصدور،(هیچ کدام از اینها برشان معیار نیست احتمال خطا می دهد در این که این اشتباه فهمیده سند اشتباه است دلالت اشتباه است؟) فيعملون فيها بأصالة الحقيقة (میگویند اصل حقیقت است) و أصالة عدم السهو و النسيان ، و أصالة عدم التقيّة ونحوها من الأصول المعمولة عند العقلاء في استنباط مداليل الكلمات ، ومؤدّيات الأخبار و الطلبات،(این از او چیزی می خواهد به همین ظواهر عمل می کند) فالخطاب المتوجّه إلينا فعلا(ان خطابی که از ما الان خواسته می شود) ليس إلاّ مثل هذه الأحكام،(همین احکام را از ما میخواهند همین قصه است. مشی دیگری لازم نیست داشته باشی. همان طریقه سلف، همان طریق عقلاء. کی گفته باید علم پیدا کنی از قول ثقه؟) بیایید رسائل:

ثم شرع فی إبطال دعوی حصول العلم بقول الثقة مطلقا (اصلا لازم نیست شما علم به قول ثقه پیدا کنید. شما فقط لازم است به قول ثقه عمل کنید. تکلیف به واقع شانیه، فعلیه تنجزی نیست) - إلی أن قال (صفحه 456 رسائل، حرفهای هدایة المسترشدین است که رسائل دارد نقل می کند)- : (فتحصل مما قررناه(فتحصل که چی؟) أن العلم الذی هو مناط التکلیف أولا (اینکه می گوید برو دینت را یاد بگیر) هو العلم بالاحکام من الوجه المقرر لمعرفتها و الوصول إلیها (همان وجهی که خودش قرار داده و مردم قرار دادند) و الواجب بالنسبة إلی العمل (عمل به ان احکام. انی که بر ما واجب است نسبت به ان احکام انجام بدهیم چیست؟) هو أداؤه علی وجه یقطع معه (با ان وجه قطع پیدا می کنیم) بتفریغ الذمة فی حکم الشرع، سواء حصل العلم بأدائه علی طبق الواقع أو علی طبق الطریق المقرر من الشارع و إن لم یعلم أو لم یظن بمطابقتها للواقع.

و بعبارة أخری، لا بد من المعرفة بالتکلیف (این بله) و أداء المکلف به علی وجه الیقین أو علی وجه منته إلی الیقین، (یا یقینا تکلیفم را انجام بدهد یا یقین داشته باشم به اینکه اگر به این راه بروم برائت ذمه است) من غیر فرق بین الوجهین (علی وجه الیقین به خود تکلیف یا علی وجه منته الی الیقین فرقی ندارند و ترتیبی هم بینشان نیست) و لا ترتیب بینهما نعم، لو لم یظهر طریق مقرر من الشارع (اگر شارع طریقی قرار نداده بود. اگر شارع طریق قرار داده من بر طبق طریق می روم، اگر شارع طریقی قرار نداده بود) لمعرفتها تعین الاخذ بالعلم بالواقع علی حسب إمکانه، (اینجا من دیگر به واقع مکلف بودم حد الامکان) إذ هو طریق إلی الواقع بحکم العقل من غیر توقف لایصاله إلی الواقع علی بیان الشرع، بخلاف غیره من الطرق المقررة)، (اگر شارع طریقی قرار نداده بود من باید علم به واقع پیدا کنم البته حدالامکان اما اگر شارع طریقی قرار داده است فلا.)

یک توضیح بیشتری نیاز دارد ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.